



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

درس خارج کلام بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

جلسه ۴۱ تا ۴۹: بررسی روایات یمانی

استاد: آیه... طبسی (دامت برکاته)

الشیخ من روایاته^۱

مرحوم خوئی میفرماید روایاتی را که شیخ طوسی از محمد بن جمهور نقل کرده ما قبول داریم چون طریق شیخ طوسی به ایشان صحیح است و خود شیخ فرمود: من به تمام کتب او طریق دارم مگر کتابهای غلوآمیز او که آنها را نقل نمی‌کنم.

حال باید بررسی شود که آیا این روایت در کتب شیخ طوسی وجود دارد یا

خیر؟ اگر وجود دارد فبها و إلا فلا

[و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین]

۱. معجم رجال الحدیث ج: ۱۵ ص: ۱۷۸-۱۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه ۴۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الحمد لله رب العالمين وصل الله على محمد وآله الطاهرين

سيما امام زماننا روحی و ارواح من سواء لتراب مقدمه الفداه

ما به این نکته اشاره کردیم به این روایت ما به سندش گیرندهیم متنش خیلی مؤید طرف مقابل نیست. طرف می خواهد بگوید که این شخصیت مثبت است و ما در برابر او تکلیف داریم، خوب از این کاسرعینه، چه استفاده می شود؟ این روایت یا به این معنا است که بالاخره چشمش نیمه باز است، یا حالت تحقیر است، یا غضب. بالاخره این روایت نه صراحت در مدح دارد نه ظهور، سندش هم محکم باشد مشکلی را حل نمی کند.

برگردیم سراغ بحث خودمان. عرض شد که در روایات مهدویت در ارتباط با یمانی، حسنی، سفیانی، به روایات امثال نعیم بن حماد یا روایات کعب الاحبار یا روایات ارتطات استناد می شود. اینها را برای یک بار هم که شده بررسی کنیم. نسبت به نعیم بن حماد، دیروز اشاره کردیم، خود اهل سنت نسبت به خصوص کتاب فتنش، گفته اند اعتمادی بر این کتاب نیست. و نسبت به شخصش هم گفته اند مختلف فيه، و بعضی ها او را تضعیف کرده اند. اما در کتابهای خودمان ترجمه نشده است. لا اقل این مقداری که من مراجعه کردم.

مرحوم علامه مجلسی که لا اقل از ششصد تا کتاب نقل می کند. شما منابعش

فی باب أصحاب الرضا عليه السلام محمد بن جمهور العمی: عربی، بصری، غال.

... و قال ابن الغضائری: محمد بن الحسن بن جمهور أبو عبد الله العمی غال، فاسد

الحديث، لا يكتب حديثه، رأيت له شعرا، يحلل فيه محرمات الله عز و جل...

اما بیان مرحوم خوئی:

بقي هنا جهات: الأولى: لا شك في اتحاد محمد بن جمهور الذي عنوانه النجاشي مع محمد بن الحسن بن جمهور الذي ذكره الشيخ و ابن الغضائري و ذلك لأمر: الأول: استبعاد أن يكونا رجلين في طبقة واحدة لكل منهما كتاب يتعرض الشيخ لأحدهما و يتعرض النجاشي للآخر.

الثاني: أن من عنوانه الشيخ لو كان مغيرا لمن عنوانه النجاشي، كان اللازم أن يذكره في كتاب الرجال أيضا و لم يذكره.

الثالث: أن راوى كتاب محمد بن جمهور في أحد طريقي النجاشي، أحمد بن الحسين بن سعيد، و هو بعينه الراوى لكتابه في أحد طريقي الشيخ أيضا.

ثم إن الظاهر صحة عنوان النجاشي، فإن المذكور في الروايات محمد بن جمهور و أما محمد بن الحسن بن جمهور، فلم نظفر و لا برواية واحدة منه، إذا فمحمد هذا إما أنه ابن جمهور، بلا واسطة، أو أنه غير معروف بمحمد بن الحسن.

الثانية: الظاهر أن الرجل ثقة و إن كان فاسد المذهب، لشهادة ابن قولويه بوثاقته، غاية الأمر أنه ضعيف في الحديث، لما في رواياته من تخطيط و غلو و قد ذكر الشيخ، أن ما يرويه من رواياته، فهي خالية من الغلو و التخليط و عليه فلا مانع من العمل بما رواه

توجهاتی که مرحوم مجلسی و خوئی... دارند) به روایت بنگریم و بگوئیم روایت در مورد تعقیبات نماز است، دیگر نیاز به بررسی سندی نداریم. ولی اگر بگوئیم از مسائل اعتقادی و علامات ظهور است و تکلیف شرعی ایجاد میکند باید بررسی سندی شود.

در بررسی سند به بررسی محمد بن جمهور می‌پردازیم:

مرحوم خوئی در معجم رجال الحدیث در مورد محمد بن جمهور میگوید:
قال النجاشی: محمد بن جمهور، أبو عبد الله العمی، ضعیف فی الحدیث، فاسد المذهب و قيل فيه أشياء، الله أعلم بها من عظمها، روی عن الرضا عليه السلام و له كتب: كتاب الملاحم الكبير، كتاب نوادر الحج، كتاب أدب العلم.

أخبرنا محمد بن علي الكاتب، قال: حدثنا محمد بن عبد الله، قال حدثنا علي بن الحسين الهذلي المسعودي، قال لقيت حسن بن محمد بن جمهور، فقال لي: حدثني أبي محمد بن جمهور و هو ابن مائة و عشر سنين...

و قال الشيخ: محمد بن الحسن بن جمهور العمی البصری: له كتب (ذكر جماعة منها: كتاب الملاحم، و كتاب الواحدة، و كتاب صاحب الزمان ع، و له الرسالة المذهبية عن الرضا عليه السلام و له كتاب وقت خروج القائم عليه السلام أخبرنا برواياته و (كتبه) كلها، إلا ما كان فيها من غلو أو تخليط، جماعة عن أبي جعفر بن بابويه، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسين بن سعيد، عنه و رواها محمد بن علي بن بابويه، عن ابن الوليد، عن الحسن بن متيل، عن محمد بن أحمد العلوي، عن العمركي بن علي، عنه و قال في رجاله

را در جلد اول نگاه کنید. منابع حدیثی، منابع تفسیری، منابع تاریخی، منابع فقهی، اینها همه را ارزیابی می‌کند. از شیعه هست، از اهل سنت هم هست، اما اصلاً از این کتاب نقل نمی‌کند، و حرفش را هم نمی‌زند. و یکی دوجا آنهم فقط درسند شیخ طوسی بود آن هم روایاتی بود که متنش قوی است. که ما اصلاً نیازی به توثیق یا تضعیف نداریم. مرحوم نمازی در کتاب شریفشان دو تا نکته می‌فرمایند و نتیجه این دو تا نکته کانه اعتماد بر ابن حماد است. نکته اولشان این است که ابن طاووس در اقبال از ایشان روایتی را نقل می‌کند. این مطلب اول. مطلب دوم این است که در رفتن یعنی در رفتن ابن طاووس از کتابش زیاد نقل می‌کند. بعد نتیجه گیری می‌کند. علی وجه ظاهره الاعتماد علیه، یعنی ابن طاووس بر ابن حماد اعتماد دارد. ما می‌خواهیم این دو تا نکته را بررسی کنیم. نکته اول نقل روایت در اقبال. ابن اقبال ابن طاووس است. نقل هم که می‌فرماید جلد ۳، صفحه ۲۲، مراجعه کنید. در اینجا بحث می‌کند که این تاریخ هجری را کی وضع کرد. خود من یک نظر خاصی دارم، نظرات مختلف است. یک عده می‌گویند زمان خلیفه دوم بود سال ۱۶ به اشاره امیر المؤمنین عليه السلام بود. یک عده اسم حضرت عليه السلام را هم حذف می‌کنند، می‌گویند خود خلیفه دوم این کار را کرده. و جزء نقاط مثبت خلیفه دوم نقل می‌کنند. نظر حقیر این است که اصلاً این حرفها درست نیست. تاریخ زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده. آیا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله اکرم نامه‌ها را می‌نوشته بدون تاریخ می‌نوشته! نامه‌های که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده تاریخ دارد. حالا این بحث است

که باید یک وقتی مطرح بشود. مرحوم ابن طاووس کانه به این نظر قبلی تمایل دارند که زمان خلیفه دوم بوده به اشاره مولا علیه السلام یعنی مشورتی شد، حضرت علیه السلام این نظرا دادند آنها هم پذیرفتند. خوب، رویت بعده اسانید قد ذکرته فی کتاب الإجازات، الی الطبری. خوب برای تثبیت فرمایششان روایتی را از طبری نقل می کنند. که طبری قصه را نقل می کند. باسند درسند آن قصه کی هست؟ ابن حماد. خوب حالا آنوقت می شود که روایت ابن طاووس از ابن حماد. این طوری می شود؟ نه. بعد قصه را این طوری نقل می کنند و می گوید: الی الطبری من تاریخ، می گوید سال ۱۶ را نگاه کنید. ما هذا لفظه، می گوید فیها، یعنی سال ۱۶ هجری، کتب التاریخ فی شهر ربیع الاول، ماهم در ربیع الاول هستیم. بعد فرقی این است. می گوید قال حدثنی ابن سبرة عن عثمان بن عبیدالله بن ابی رافع عن ابن المسیب. بعد می گوید قال اول من کتب التاریخ خلیفه دوم، لستین و نصف من خلافته، دو سال ونیم از خلافتش گذشته بود که، کتبت لسته عشر من الهجرة بمشورة علی ابن ابی طالب علیه السلام. بعد می گوید حدثنی عبدالرحمان بن عبدالله بن حکم قال حدثنی نعیم بن حماد قال حدثنا الدراوردی، عن عثمان بعد این قصه را نقل می کند.^۱ پس آقای نمازی شما که می فرماید اقبال از ایشان نقل کرده در حقیقت ایشان نقل نکرده. روایت از طبری آورده و طبری سند می دهد، خوب اما این که فرموده اید در کتاب ملاحم اگر آورده باشد بله در کتاب ملاحم از ایشان زیاد نقل می کند

۱. تاریخ طبری، ۳۸/۴، سنه ۱۶، ذکر وقعة قرقیسیاء.

الرَّاحِمِينَ قَالَ (المدائنی) أَلَيْسَ قَدْ دَعَوْتَ لِنَفْسِكَ (دعا برای خودتان بود؟) جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ قَدْ دَعَوْتُ لِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَابِقِهِمْ وَ الْمُتَنَتِّمِ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ قُلْتُ مَتَى يَكُونُ خُرُوجُهُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ إِذَا شَاءَ مَنْ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ قُلْتُ فَلَهُ عِلْمَةٌ قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ عِلْمَاتٌ شَتَّى قُلْتُ مِثْلُ مَا ذَا قَالَ خُرُوجُ دَابَّةٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ رَايَةٌ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ فِتْنَةٌ تُظِلُّ (سایه) أَهْلَ الزُّوْرَا وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنَ وُلْدِ عَمِّي زَيْدٍ بِالْيَمَنِ وَ انْتِهَابُ سِتَارَةِ الْبَيْتِ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ^۱

شاهد در این روایت خُرُوجُ رَجُلٍ مِنَ وُلْدِ عَمِّي زَيْدٍ بِالْيَمَنِ است که آن را از دلایل مثبت بودن یمانی قرار میدهند. اما چند نکته:

۱- این روایت در حد اشعار به متن مقبول است (نه دلالت) کانه روایت در مقام افتخار و مدح است

۲- آیا قیام یمانی از یمن است یا طبق نظر بعضی قیام یمانی از یمن نمی باشد (هرچند قائلند که یمانی اصالتا یمنی است)

۳- آیا یمانی از علامات محتوم است یا از علامات غیر محتوم، به فرض که مثبت بودن او را با اصرار ثابت کنیم؛ اما این روایت دلالت بر حتمی بودن او نمی کند هر چند غیر حتمی را هم ثابت نمیکند.

اما بحث سندی:

قبل از ورود در سند اگر از باب تسامح در ادله سنن (خصوصا با آن

۱ بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۶۲ ب ۴۹، ح ۱.

روایتی که مرحوم مجلسی در کتاب بحارالانوار می‌آورد:

باب ۳۹ ما یختص بتعقیب فریضة الظهر

۱- فَلَا حُ السَّائِلِ (ابن طاووس)، مِنْ الْمُهِمَّاتِ عَقِيبَ صَلَاةِ الظُّهْرِ الْاِقْتِدَاءُ بِالصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّعَاءِ لِلْمُهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُمَّتَهُ فِي صَحِيحِ الرُّوَايَاتِ وَ وَعَدَهُمْ أَنَّهُ يَظْهَرُ فِي أَوَاخِرِ الْأَوْقَاتِ كَمَا رَوَاهُ أَبُو مُحَمَّدٍ وَهَبَانُ الدَنْبَلِيُّ [الدُّبَيْلِيُّ] عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورِ الْعَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ السُّكْرِيِّ عَنْ عَبَّادِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ حِينَ فَرَغَ مِنْ مَكْتُوبَةِ الظُّهْرِ وَقَدْ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَهُوَ يَقُولُ أَي سَامِعَ كُلِّ صَوْتِ أَي جَامِعَ كُلِّ فَوْتِ أَي بَارِي كُلِّ نَفْسٍ بَعْدَ الْمَوْتِ أَي بَاعِثِ أَي وَارِثِ أَي سَيِّدِ السَّادَةِ أَي إِلَهِ الْآلِهَةِ أَي جِبَّارِ الْجَبَابِرَةِ أَي مَلِكِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَي رَبِّ الْأَرْبَابِ أَي مَلِكِ الْمُلُوكِ أَي بَطَّاشِ أَي ذَا الْبُطْشِ الشَّدِيدِ أَي فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ أَي مُحْصِي عَدَدِ الْأَنْفَاسِ وَنَقْلِ الْأَقْدَامِ أَي مِنَ السَّرِّ عِنْدَهُ عَلَانِيَةً أَي مُبْدِي أَي مُعِيدُ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ بِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَى نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَهْلَ بَيْتِهِ وَأَنْ تَمَنَّيَ عَلَيَّ السَّاعَةَ بِفَكَكَ رِقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أَنْجِزْ لَوْ لِيكَ وَ ابْنِ نَبِيِّكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ وَ أَمِينِكَ فِي خَلْقِكَ وَ عَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ عَلَيَّ صَلَوَاتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ عُدَّةِ اللَّهِ أَيَّهُ بِنَصْرِكَ وَ أَنْصُرْ عَبْدَكَ وَ قَوِّ أَصْحَابَهُ وَ صَبِّرْهُمْ وَ افْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا وَ عَجَلْ فَرَجَهُ وَ أَمْكِنُهُ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ رَسُولِكَ يَا أَرْحَمَ

ودلالت بر اعتماد اوست. در این کتاب ملاحم دقت کنید می‌فرماید: ثم انقل كلما وقفت عليه و جست یسیرا من كثير مما اعتقدت اني احتاج اليه و رأيت بالله جل جلاله لاقل ان اذكر ثلاث تصانيف، ثلاث تصانيف منها، سه تا از این کتابها را من نقل می‌کنم که لا غنى لمن يحتاج اليها، کسی که به این بحث نیاز دارد از این کتاب بی نیاز نیست. یک احدها کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد. خوب چرا شما از این نقل می‌کنید؟ لانه اقرب عهد بالصحابه والتابعين. خوب دقت کنید یعنی قدیمی ترین کتاب است. شخصی است که به صحابه و تابعین نزدیک تر است. چون ۲۲۸ سال مرگش بوده. در زندان بوده و ازین رفته. خوب شما نظر تان چیست؟ شما که نقل کردید می‌گویید فقط به خاطر اقرب بودنش آیا اعتماد هم دارید؟ می‌گوید: وقد زكاه جماعة من المفسرين، عده‌ای از مفسرین این را ترکیه‌اش کرده‌اند. اسم برده می‌گوید در تاریخ بغداد از یحیی بن معین از احمد بن منصور رمادی و از بخاری و بالاخره این سه تا که ما اسم بردیم، از این آقا روایت نقل کرده‌اند. خوب بعد گفته کان نعیم یسکن مصر، ساکن مصر بوده. از یحیی بن معین سؤال کردم قال ثقة باز از یک جای دیگر پرسیدند از ابوزکریا خوب همین است. گفته که حماد ثقة صدوق رجل صدق، پس یحیی بن معین یک جا گفته ثقة، یک جا گفته ثقة لصدوق. بعد می‌گوید من از همه به ایشان آشنا تر هستم. انا اعرف الناس به. این را که می‌گوید؟ زکریا، چرا می‌گوید؟ کان رفیقی بالبصره، دربصره باهم بودیم. کتب عن روح بن عبادة خمسين الف حديث، پنجاه هزار تا حدیث. نعیم بن حماد از روح بن

عبادة نقل کرده است. خوب این خلاصه مطالبی که مرحوم ابن طاووس نقل کرده است. از کجای این عبارت استفاده می شود اعتمادی که ایشان تصریح می کند و می گوید چون از اصول قدیم است و قریب العهد است به صحابه و تابعین. اما آیا خود ایشان تزکیه اش می کند؟ نه اهل سنت هم تزکیه اش نکردند. آنها هم مختلف اند. خوب تازه کسی را که دیدید اهل سنت همه تزکیه اش کردند روی او تأمل کنید. این چه بوده که همه توثیقش کرده اند. اینهای که از امام کاظم و امام رضا نمی دانم امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام، اصلاً روایت نقل نمی کنند اگر هم بشنوند ناراحت می شوند. چرا یک شخصی را این طوری توثیقش می کنند. این یک بحث. یک بحث دیگر این است که به اصطلاح يظهر منه الاعتماد علیه، این از کجاست؟ خود ابن طاووس هم در خود این کتاب تصریحی به اعتماد بر ابن حماد ندارد. این عبارت را مرحوم نمازی می فرماید که له کتاب الفتن نقل الشيخ فی کتابه الملاحم کثیرا علی وجه ظاهره الاعتماد علیه، آیا صرف نقل کتاب فتن دلیل اعتماد است. حوادث را نقل می کند ازدو کتاب دیگر از کلینی نقل می کند. ازدیگری هم نقل می کند. عمده کلام همین سه بزرگوار است. حرف اقبال و حرف فتن را نقل کردیم. تصریحی بر این که اعتماد باشد پیدا نکردیم. خودش گفته زگاه جماعة من المفسرین. و اسم مفسرین را هم نمی برد می گوید بخاری، و یحیی بن معین، و از یکی دیگری روایت بیشتر از این نیست. اما مسئله اعتماد و این حرفها را من نمی دانم فقط یک نکته دیگر هم هست رواه عن روح بن عبادة،

نیست و ما این روایت را می پذیریم اگر تطبیق بر یمانئ کند. البته مرحوم مجلسی^۱ ظاهراً آنرا بر یمانئ تطبیق کرده و فرموده: و المنصور هو الذئ یخرج من الیمن قریبا من القائم علیه السلام.
روایت دیگر:

احادیث امام مهدی علیه السلام، ج ۲ ص ۱۵۶ یک روایت مفصل است. (تقریباً دوازده صفحه)

این روایت را دانی درسین خودش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است.
در جلسات آینده به ارزیابی شخصیت دانی خواهیم پرداخت
[و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین]

۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۱۴، ب ۴۹، ح ۶۰.

عرفتم وصی رسول الله ﷺ قبل أن تعرفوه فبم عرفتم أنه هو (از کجا فهمیدید که او وصی من است) فرفعوا أصواتهم يبكون و يقولون يا رسول الله نظرنا إلى القوم فلم تحن لهم قلوبنا (تمایل به هیچ کدام پیدا نکردیم) و لما رأينا رجفت قلوبنا^۱ (دلهایمان لرزید) ثم اطمأنت نفوسنا و انجاشت أكبادنا و هملت أعیننا (بی اختیار گریه کردیم) و انثلجت صدورنا (دلهایمان خنک شد) حتی كأنه لنا أب و نحن له بنون فقال النبي ﷺ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أَنْتُمْ (یعنی ها) منهم بالمنزلة التي سبقت لكم بها الحسنی و أنتم عن النار مبعدون قال فبقي هؤلاء القوم المسمون حتی شهدوا مع أمير المؤمنين عليه السلام الجمل و صفين فقتلوا بصفين رحمهم الله و كان النبي ﷺ بشرهم بالجنة و أخبرهم أنهم يستشهدون مع علي بن أبي طالب عليه السلام

چون متن این روایت خیلی قوی است و شواهد زیادی دارد و نقل کردن امثال طبرانی که از نواصب است خود نکته مثبتی است، لذا اشکال سندی وارد

۱ در مورد رجفت قلوبنا در این زمینه به این جریان رجوع کنید. الکافی ج: ۶ ص: ۲۵۷/بحار الأنوار ج: ۴۶ ص: ۳۵۸ آمده است (قتاده که برای ملاقات امام باقر علیه السلام آمده بود به ابو حمزه ثمالی برخورد می کند، به اومی گوید محمد باقر کجاست [با یک تعبیر تند] برای سوال کردن آمدم... در این حین امام باقر علیه السلام وارد مسجد شدو بعد از مدتی خود امام عليه السلام از او احوالپرسی کرد بعد چند جمله ای برای مقام امامت صحبت کردند... بعد قتاده به امام عليه السلام می گوید من شخصیت های بزرگی را دیدم هیچ وقت این حالت به من دست نداد (حالت لرزیدن) امام عليه السلام فرمود میدانی در کجا نشستی... قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَ أَ تَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيَّ بَيُّوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبَّحُ لَهُ

۲. کتاب الغيبة محمد بن إبراهيم النعماني ص ۴۶-۴۸

چند حدیث؟ پنجاه هزار حدیث، خوب روح بن عبادة کیست؟ جلد ۹، سیر صفحه ۴۰۴ را نگاه کنید آیا این روح بن عبادة مطلق است. بفرمایید عبدالرحمن بن مهدی این شاگرد یحیی بن سعید قطان است. رتبه بندی کنید رجال را یعنی رتبه دو. عبد الرحمن ابن مهدی کان ینکر علیه احادیث ابن ابی ذبیح عن الزهیری باز یحیی بن سعید کان یتکلم فی الروح عفان بن مسلم کان لا یرضاه عن روح بن عبادة، یعقوب می گوید: احسب عن عفان لو کان عنده حجة مما یسکت بها روح بن عبادة لاحتج الی آخر قواریری لا یحدث عن روح، حدیث از این نمی گوید. بعد می گوید: اکثر ما انکر علیه تسع مائة الحدیث، نهصد تا حدیث است که از او اشکال کردند. خوب ابو حاتم رازی گفته: لایحتج به، لذا هم گفته لیس بالقلیل یعنی اعتماد ابن حماد بر روح بن عبادة است روح بن عبادة هم بالاخره مطلق نیست. او هم مشکل دارد. خوب این نسبت به کی بوده؟ این شخص نعیم بن حماد است که بیشتر روایات در قضیه فتن به ایشان برمی گردد. ذهبی هم که نقل می کند می گوید فلانی و فلانی و فلانی می دانند تنها مشکلی که وجود دارد خود کتاب فتن را قبول نمی کند. این وجه قبول نکردنش از طرف اهل سنت چیست؟ یک تحلیلی وجود داشت می گفتند که این شخص عثمانی نبوده، عثمانی ها و کسانی که پیرو عثمان محسوب می شدند با بحث مهدویت خیلی جدال ویژه ای داشتند که این بحث را از شیعیان می دانند، عمده او با نعیم در کتاب فتن است. نعیم بن حماد سلفی است. یعنی در خط احمد بن حنبل است. و کیست که نداند که

سلفین پیرو معاویه هستند و طرفدار خط آل امیه هستند. وتلاش می کنند که آنها را زنده کنند. می خواهم عرض کنم که خود این مدرک مورد بحث و مورد حرف است. بازیکی از روایات که اینها بهش اعتماد می کنند من دوست دارم چون من بنا ندارم همه روایات یمانی را مطرح کنم. فقط آن روایاتی که دانه درشت است. آن روایاتی که دال بر مثبت بودن است روایات دیگر هم نقل کردیم به نظر من هر چه در این زمینه هست شما بیاورید ما ببینیم. می توانیم مشکلتش را حل کنیم یا نه؟

روایت بعدی از کعب الاحبار است. معجم جلد ۱ چاپ قدیم چاپ پنج جلدی صفحه ۴۸۳ حدیث این است، یعنی که چه عرض کنم یعنی اثر کعب الاحبار می گوید لابد من نزول عیسی الی الارض ولابد ان ینظر بین یدیه العلامات والفتن فاوّل ما ینخرج و یغلب علی البلاد الاذهب، فتنه هایی هست. اولیش فتنه اذهب است. این ظاهر می شود همه جا را تصرف می کند. از کجا خارج می شود یخروج من بلاد الجزیره، جزیره را باید حل کرد که کجاست؟ پنج شش تا جزیره در معجم البلدان آمده، پنج شش مورد، آن همه را ببینید بعد تطبیق بدهید. خلاصه یخروج من بلد الجزیره ثم یخرج من بعده جرهمی من الشام، یعنی او هم از شام خارج می شود. و یخرج القحطانی من بلاد الیمن این روایت هیچ دلالت بر مدحش نیست. اما چون آقا و دیگران اصرار دارند که یمانی از کجاست؟ خروج یمانی از یمن ما می خواهیم این روایت را بررسی کنیم که بالاخره آن روایتی که تأکید دارد از یمن است، اعتبارش چه قدر است؟ ما در این اوصاف را می خواهیم بحث

فالحبل من الله كتابه و الحبل من الناس وصیی فقالوا یا رسول الله ﷺ من وصیک فقال هو الذی أنزل الله فیہ أن تُقولَ نَفْسُ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَطْتُ فی جَنبِ اللَّهِ فقالوا یا رسول الله ﷺ و ما جنب الله هذا فقال هو الذی یقول الله فیہ وَ یَوْمَ یَعْضُ الظَّالِمُ عَلی یدِیهِ یَقُولُ یا لَیْتَنی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا هو وصیی و السبیل إلی من بعدی

فقالوا یا رسول الله ﷺ بالذی بعثک بالحق نبیا أرناه (به ما نشان بده) فقد اشتقتنا إلیه (مشتاق او شدید) فقال هو الذی جعله الله آیه للمؤمنین المتوسمین فإن نظرتم إلیه نظر من كان له قلب أو ألقى السمع و هو شهید عرفتم أنه وصیی كما عرفتم أنسی نبیکم فتخللوا الصفوف و تصفحوا الوجوه (صفها را بشکافید و چهره ها را نگاه کنید) فمن أهوت إلیه قلوبکم (ببینید دل به کدام طرف توجه پیدا می کند) فإنه هو لأن الله عز و جل یقول فی کتابه فَأَجْعَلُ أَقْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَیْهِمْ إلیه و إلی ذریته علیه السلام ثم قال فقام أبو عامر الأشعری فی الأشعریین و أبو غرة الخولانی فی الخولانیین و ظبیان و عثمان بن قیس فی بنی قیس و عرنة الدوسی فی الدوسیین و لاحق بن علاقة فتخللوا الصفوف و تصفحوا الوجوه و أخذوا بید الأتزع الأصلع البطین^۱ و قالوا إلی هذا أهوت أفندتنا یا رسول الله (محبت این شخص در دل ما رفت) فقال النبی ﷺ أنتم نجبة الله حین

۱ انزع البطین ظاهرا در کلمات دشمنان اهل بیت علیهم السلام در کربلا آمده است که گفتند نگذارید امام حسین آب بخورد چون او پسر انزع البطین است. انزع کسی که موی جلوی پیشانی نداشته باشد و البطین کسی که شکم داشته باشد این تعبیرات را ببینید از چه کسی صادر شده است و در روایات هم این عبارت آمده ولی به معنی انزع من الشرك و البطین من العلم است.

بحث مابرسی روایات یمانی و ارزیابی وی طبق روایات بود و اینکه آیا یمانی چهره مثبتی است یا نه؟

روایت نهم: روایتی است که مرحوم نعمانی در کتاب الغیبه نقل می‌کند:

حدثنا محمد بن عبد الله بن المعمر الطبرانی^۱ بطبرية سنة ثلاث و ثلاثين و ثلاثمائة و كان هذا الرجل من موالی یزید بن معاویة و من النصاب (جمع ناصبی) قال حدثنی أبی قال حدثنی علی بن هاشم و الحسين بن السكن معا قال حدثنا عبد الرزاق بن همام قال أخبرنی أبی عن مینا مولى عبد الرحمن بن عوف عن جابر بن عبد الله الأنصاری قال وفد علی رسول الله ﷺ أهل اليمن فقال النبي ﷺ جاءكم أهل اليمن بیسون بسیسا^۲ فلما دخلوا علی رسول الله ﷺ قال قوم رقیقة قلوبهم راسخ إیمانهم و منهم المنصور یخرج فی سبعین ألفاً ینصر خلفی (جانشین من) و خلف وصیی حمائل سیوفهم المسک (المسد طنابی که از لیف خرما بافته شده باشد) فقالوا یا رسول الله و من وصیک فقال هو الذی أمرکم الله بالاعتصام به فقال جل و عز و اغتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا فقالوا یا رسول الله ﷺ بین لنا ما هذا الحبل فقال هو قول الله إلیا بحبل من الله و حبل من الناس

۱. طبرانی در روایت غیر از طبرانی معروف (صاحب معجم کبیر) میباشد

۲. مرحوم مجلسی بجای کلمه بسیس، بش می‌گویند: بیان " یبشون من البشاشة و هی طلاقة الوجه و المسد بالتحریک حبل من لیف أو حوص و المنصور هو الذی ینخرج من اليمن قریبا من زمان القائم عجل الله تعالی فرجه (بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۱۴، ب ۴۹، ح ۶۰

کنیم. نه اصل یمانی را. خوب البته دو تا روایت هم هست که از یمین است. از طرف ما یکی از امام صادق علیه السلام است یکی از امام باقر علیه السلام است. اینها را هم نقل می‌کنیم و بحث می‌کنیم. اما فعلا این روایات که ایشان از یمین است، این را یادداشت کنید^۱ این روایت را فقط عقد الدرر نقل^۲ می‌کند. احدی نقل نکرده است. نه شیعه نه سنی. او هم می‌گوید عن قصص الانبیاء محمد بن عبید کسائی اصلا کتابش هم در دسترس نیست. پس فعلا دو تا مدرک است. احادیث الامام المهدي علیه السلام از کتاب عقد الدرر و خود کعب الاحبار. بعد از آن این نکته را می‌گوید، که بین ما هؤلاء الثلاثة اذهب و جرهمی و قحطانی قد تغلبوا علی مواضعهم بالظلم. اگر شما اعتماد به کعب دارید کعب می‌گوید هر سه آنها ظالم هستند. پس این روایت ربطی به یمانی ندارد. و حال آنکه تطبیق می‌دهند قحطانی را بر یمانی تطبیق می‌دهند. می‌گویند اصلا قحطانی خود یمانی است.

اجازه بدهید من کعب الاحبار را برای یک دفعه پرونده‌اش را بررسی کنیم. ببینیم کیست ایشان؟ اهل سنت قبولش دارند شیعه قبولش دارند؟ مرحوم آقای تستری در کتاب قاموس، جلد ۸، صفحه ۵۷۶، راجع به ایشان مطالبی دارند. قبل از این که مطالب را بگویم یک استدراک هم بکنم. استدراک ما راجع به کتابهای فتن است. اعم از ابن حماد و سلیلی و زکریا. این استدراک است

۱. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۴۸۳.

۲. عقد الدرر، ص ۷۹.

تقييم (ارزیابی) حركة اليماني

قد اختلفت به (يماني) ايضا المصادر الامامية (البته در منابع اهل سنت هم بود) ووصفت حركته بأنها حق باعتبار كونه داعيا الى المهدي الى غير ذلك من الروايات و هي مستفيضة تقريبا وصالحة للاثبات التاريخي بالرغم من التشدد السندي ليس في مقابلها قرينة نافية (از طريق استفاضه به رغم اشكالات سندی مساله يمانی ثابت میشود) إلا أن ما ثبتت بها حركة اليماني في الجملة و أما سائر الصفات بما فيها كونه على الحق فهو مما لا يكاد يقول (ما اصل يمانی را ثابت کردیم ولی حق بودن او را نمیتوانیم ثابت کنیم) فإذا تم ذلك أمكن حمله على بعض الحركات التي حدثت في اليمن فيكون من العلامات التي حدثت في التاريخ (در طول تاریخ چهره مثبتی را روایات به آن اشاره کردند و آن شخص مثبت آمد و رفت) فهذا هو مطابق لمن (روش ما همین است و به این نتیجه هم رسیدیم) لكن لو افترضنا الاعتراف بكونه على الحق واحتملنا أن يكون قائد الحركة يمانيا وإن لم تكن الحركة في اليمن أو كان منطلق الحركة من اليمن (ریشه حرکت یمن) ولم تقصر عليها و تكون من الامور الموعودة (علامات) التي لا دليل على سبق حدوثها (هنوز اتفاق نیفتاده است) واما على المستوى الرمزي فهي تمثل حركة اهل الحق (يماني كناية از يك قيام حق قبل از ظهور امام ميباشد) في مقابل الانحراف و الضلال الموجود في عصر الغيبة^۱

[و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين]

۱ تاریخ الغيبة الكبرى، ج ۲: ص ۵۲۵.

مربوط به بحث قبل و مربوط به نعيم بن حماد.مراجعہ کنيد كتاب لسان الميزان.خوب مال کیست؟ ابن حجر عسقلانی جلد ۱، صفحه ۱۰۶، دار الكتاب العلمیه، يك حرف عجيبی از احمد بن حنبل نقلی می کند، ثلاثة كتب ليس لها اصول، سه تا كتاب است که ریشه ندارد یعنی به آن اعتماد نمی شود کرد.يك مغازی، یعنی جنگ نامه، دو كتب تفسير، سه كتب ملاحم، خوب دیگر چه تهنش ماند.می گوید این سه تا كتاب نمی شود بهش اعتماد کرد.عسقلانی اضافه می کند، می گوید قلت ينبغي ان يضاف اليها الفضائل می گوید فضائل هم ریشه ندارد چرا؟ می گوید فهذه اوديه الأحاديث الضعيفة و موضوعة، می گوید این وادی و دشت پهناور احاديث موضوعه است.هرکس حديث می خواهد وضع کند.می آید اینجا وضع می کند.البته حرفی می خواهم اینجا بزنم که عليه او تمام می شود.حالا چرا؟ می گوید اذكانت العمدة في المغازی على مثل الواقدي، عمدة مغازی و جنگها را از کجا می گیرند از واقدي می گیرند.وصف التفسير على مثل مقاتل والكلبي، حالا خدمتش می رسيم مقاتل را، از مقاتل هم خیلی نقل می کند.خوب مقاتل و کلبی هم از اصحاب تفسير هستند.و فی الملاحم، می گوید ملاحم هم عمدتا اسرائیلیات است.خوب ببینید وقتی که ذهبی، به حساب عسقلانی این طور می گوید لا اقل کتابهای خودشان دارد می گوید، و ابن حماد از خودشان است.می گوید ریشه ندارد.اما الفضائل ببینید اینجا چه کار می کند.چرا فضائل بی اساس است.می گوید فلا تحصى کم وضع الرافضة في فضل اهل

من الوادی الیابس من دمشق فیهرب حاکمها منه ویجتمع إليه قبائل العرب ویخرج الربیعی والجرهمی والأصهب وغیرهم من أهل الفتن والشغب فیغلب السفینیانی علی کل من یحاربه منهم فإذا قام القائم (عج) بخراسان الذی أتى من الصين وملتان، وجه السفینیانی فی الجنود إلیه فلم یغلبوا علیه ثم یقوم منا قائم علیه السلام بجیلان یعینه المشرقی فی دفع شیعة عثمان ویجیهه الأبر والذیلم ویجدون منه النوال والنعم وترفع لولدی النود والریات ویفرقها فی الأقطار والحرمات ویأتی إلی البصرة ویخربها ویعمر الکوفة ویوربها فیعزم السفینیانی علی قتاله ویهم مع عساکره باستیصاله فإذا جهزت الألوف وصفت الصفوف قتل الکبش الخروف فیموت الثائر ویقوم الآخر ثم ینهض الیمانی لمحاربة السفینیانی ویقتل النصرانی فإذا هلک الکافر وابنه الفاجر ومات الملک الصایب ومضى لسبیله النائب خرج الدجال وبالغ فی الإغواء والإضلال ثم یظهر أمر الأمرة وقاتل الکفرة السلطان المأمول الذی تحیر فی غیبته العقول وهو التاسع من ولدک یا حسین علیه السلام یظهر بین الرکنین یظهر علی الثقلین ولا یترک فی الأرض الأدنین، طویى للمؤمنین الذین أدرکوا زمانه ولحقوا أوانه وشهدوا آیامه ولاقوا أقوامه]

این هم از روایاتی است که استناد به آن برای تایید یمانی کرده‌اند. ولی کجای این روایت تایید دارد؟

مرحوم صدر در کتاب تاریخ مابعدالظهور میگوید:

۱- إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب (الشیخ علی الیزدی الحائری) - ج ۲ - ص ۱۳۹ -
 ۱۴۰ به نقل از غیبة النعمانی: ص ۱۴۵ باب ۱۰

البيت علیه السلام شیعه‌ها در فضیلت اهل بیت احادیثی حاصل کرده‌اند گذاشته‌اند. و عارضه‌هم جهال اهل السنة، می‌گویند جهال اهل سنت هم با آنها معارضه کردند. بفضائل معاویه و بدو بفضائل الشیخین این خیلی حرف است یعنی آقای ابن حجر عسقلانی قبول دارد که بسیاری از فضائل شیخین جعلی است. قبول دارد که روایت در فضیلت معاویه جعلی است. من جایزه تعیین می‌کنم اگر کسی یک دانه روایت صحیح، یک روایت صحیح ولو از طریق خود اهل سنت در فضل معاویه بیاورد. فلا اشبع الله بطنه، خدا شکمش را سیر نکند. خوب ولی اینجا خوب بازی کرده در عبارات می‌گوید: شیعه‌ها در فضیلت اهل بیت حدیث جعل کرده‌اند. نه خیر جهال نبوده علماءشان وضع کردند. آنها نه در برابر شیعه. چون شیعه احادیث صحیح در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دارد را نتوانستند منکر شوند. چه کار کردند؟ شبهه سازی کردند. فرمایش آقایان امام جواد علیه السلام است. می‌فرماید: روایت الحسن و الحسین سیدی اهل الجنة، خوب چه کار کنم. زیرا آبش را بزنم نمی‌توانم، شبیه‌اش را می‌سازم، فلانی و فلانی سیدی کول الجنة، گویا بهشت دار العجزه است. بهشت عینک و عصا و سمعک و اینها شأن دار العجزه و خانه سال مندان است. ولی خوب دیگر چاره نیست. بله انا مدینة العلم و علی بابها. حالا چه بگوئیم علی بابها این که نمی‌شود هم روایت متنش قوی است، هم سندش، پس چه کار کنیم، از رویش بسازیم یک طبقه دیگر بسازیم، علی بابها فلانی سقفها و فلانی حائطها، در حالی که شهر سقف

ندارد. فلانی حلقته ببینید این بازی کردن با عبارات. روایات درباب اهل بیت است. احمد بن حنبل می گوید لم یرد فی فضل احد من الصحابة بالأسناد الجیاد ما ورد فی شأن علی بن ابی طالب علیه السلام، این را خود احمد بن حنبل می گوید. آنوقت بیاید توجیهاتش را ببینید. خود احمد کسی است که هفتصد هزار حدیث بیشتر می گوید به سند صحیح. آنقدر که در فضائل مولا علی علیه السلام آمده در فضائل هیچ کس نیامده است. خوب این هست من این جمله را از علامه مجلسی بزرگوار دیدم راستی راستی که تعجب کردم و تأسف خوردم. در کتاب شریف روضة المتقین می فرماید خودم صد هزار حدیث در فضائل اهل بیت علیهم السلام دیده ام. این احادیث کجا شد الان چه قدر است. صد هزار هست الان؟^۱ چه شد کجا رفت. ابن حجر عسقلانی با الفاظ بازی می کند. اولاً جهلة السنة نبوده است. بلکه علمای اهل سنت بودند. و ببینید چه می گوید. کمیته بودند. توی کاخ خود معاویه، کمیته جعل حدیث، وضع حدیث، خوب اعضای این کمیته کی بودند؟ دیگر افشاگری نکنم. چند تایشان صحابه بودند، چند تایشان تابعین بودند. عروة بن زبیر نقش داشت. او هم از ارکان آقایان است. یکی از آنها بود. اسم می برم. شش، هفت تا بودند! مثال ابوهریره که اینها کارشان جعل حدیث بود، دیگر چاپش هم با خود حکومت بود. فقط شما بنویسید، جعل کنید. پخشش هم با ما در همه

۱. روضة المتقین، ۶۴۹/۸ باب تأدیب الولد و امتحانه بالمحبة و العداوة.

(غائب کسی است که از این جنگ غائب باشد چون جنگ حق و باطل است امام زمان علیه السلام ظهور کرده و اینان مقابل حضرت می ایستند) اشکال ما این بود که مقاتل از نظر شیعه و اهل سنت توثیق ندارد. تا نیا مقاتل نمیتواند بدون واسطه از حضرت علی علیه السلام نقل نماید، پس روایت مرسل است. اما این روایت (در صورت اغماض از سند) از لحاظ (متن) انصافاً دلالت و یا اشاره ای دارد.

قبول داریم که این روایت گروهی را مدح میگوید ولی آیا نصیر اهل الیمن همان یمانی است که این روایت مدح یمانی را برساند؟ آری در صورتی مدح است که بگوییم یمانی رمز است (مثل اسمهای یاران امام زمان علیه السلام که به کنایه در روایات آمده است) و بعضی اوقات اسم یمانی به کنایه مثل نصیر اهل الیمن آمده است. اگر توانستیم این معنا را ثابت کنیم این روایت مدح یمانی را میرساند. هر چند مشکل ما سند بود و روایات در مورد یمانی اصل یمانی را ثابت میکرد و روایاتی که در مدح یمانی آمده بود مشکل سندی داشتند.

روایت دیگر: این روایت را الإلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب نقل مینماید:

[عن علی (علیه السلام) قال فی حدیث آخره: ثم یقع التدابر والاختلاف بین آراء العرب والعجم فلا یزالون یختلفون إلی أن یصیر الأمر إلی رجل من ولد أبی سفیان یرج]

روایتی که در جلسه قبل نقل شد [کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال (علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی) ج ۱۴ (ص ۵۹۵-۵۹۸)] آقای متقی هندی این روایت را به طور مرسل نقل کرده است، ولی ملاحم ابن المنادی، روایت را مسند نقل نموده است.

آیا مسند بودن روایت، مشکل را حل میکند؟

خیر " چون افرادی در سند این روایت است که به نظر خود اهل سنت مهمل یا ضعیف هستند، مثل ابن لهیعه که جرجانی در الکامل فی الضعفاء سندی را که این شخص در آن باشد تضعیف میکند.

اولین منبعی که این روایت را نقل کرده است ابن المنادی است.

از علمای شیعه کسی به ابن المنادی اعتنائی نکرده است (بحث آن قبلا

گذشت)

ظاهرا ابن طاوس مانند نقلهای دیگرش از افرادی مثل ابن حماد و کعب الاحبار، روایاتی را در طرائف از ابن المنادی نقل کرده است. ولی نقل روایت ابن طاوس دلیلی بر توثیق وی نمیشد.

اهل سنت او را توثیق نموده‌اند ولی از شیعه کسی او را توثیق نکرده است.

اما روایتی که طبری نقل کرد. (و در بحث قبل متن آن آورده شده) (دلائل

الامامة - محمد بن جریر الطبری (الشیعی) - ص ۴۶۵ - ۴۶۶)

مراکز دولتی و فرهنگی، نظامی، لشکری، کشوری، اگر جهله آنها هستند پس عالمی ندارید. اگر جهله آنها بودند وضع می‌کردند، قال رسول الله ﷺ ببینید چه کار می‌کنند انت منی بمنزله قارون من موسی. ای بابا آقا قارون من موسی نفرمود. شاهد شما چیست؟ آقای ابوهریره، قال عبد الملك بن مروان می‌گویند، به او گفتند شنیدیم تو شراب می‌خوری؟ گفت نه اشتباه کردید. من خون سرمی‌کشم، شراب نمی‌خورم. این آقا این حدیث را نقل کرده است. و آقا جهله اهل سنت است تا برسیم به بحث کعب الاحبار. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

است (حدودصد سال فاصله دارد چگونه از ایشان نقل کرده است، پس روایت از نظر سند هم مشکل دارد.

اما دلالت: از کجا معلوم است که مراد از نصیر اهل الیمن یمانی معروف و مورد بحث باشد.

[و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین]

جلسه ۴۲ - ۱۳۸۸/۱۲/۲۲

روایات در ارتباط مثبت بودن چهره یمانی^۲ طریق داشت. گاهی از طریق شیعه بود و ما ضمن بررسی سندی و دلالتی دریافتیم که این روایات مبتلا به اشکالاتی است.

بعضی روایات هم از طرق اهل سنت رسیده که عمده ان فتن ابن حماد است و در بررسی این شخص مشخص شد کسی از شیعه جز ابن طاووس به او اعتنائی نکرده است.^۱

روایات دیگر را مقاتل و کعب الاحبار نقل میکنند:

اما نسبت به کعب الاحبار: در جلسات گذشته چند روایت از او خواندیم. این شخص ظاهرا نه از نظر شیعه و نه از نظر اهل سنت قابل اعتماد نیست.

از نظر شیعه تنها کسی که متعرض ایشان شده آقای تستری^۲ میباشد. ایشان در ابتدا مطلبی از ابن ابی الحدید نقل میکند:

[و روی جماعة من أهل السير (مورخین) أن علیاً عليه السلام كان يقول عن كعب الأخبار إنه

۱. نظر استاد ما (آیت الله وحید دامت برکاته) در مورد صوم عاشورا، حرمت علی الاحوط وجوبا است و استناد وی ظاهرا به روایت عبدالملک است که روایت از لحاظ سند مشکل دارد ولی استاد ما اعتماد ابن طاووس به این شخص را برای وثاقت کافی میدانند؛ پس در صورت محقق بودن صغری (اعتماد ابن طاووس) میتوان این مبنا را پذیرفت و الا مشکل موجود است.

۲. قاموس الرجال ج ۸ ص ۵۷۶.

در سند روایت مقاتل قرار گرفته است که روایت را از حضرت علی علیه السلام نقل میکند.

مقاتل کیست؟

از نظر شیعه مقاتل توثیق ندارد.

مر حوم تستری در قاموس الرجال مطلبی را از مقاتل نقل میکند:

[إن لم يخرج الدجال في سنة خمس و مائة فاعلموا أني كذاب]^۱

(اگر دجال در سال ۱۵۰ خروج نکرد بدان که من دروغگو هستم)

اما از نظر اهل سنت:

ذهبی در کتاب خویش در مورد مقاتل اینگونه بیان میدارد:^۲

[مقاتل * * کبیر المفسرین، أبو الحسن، مقاتل بن سلیمان البلخی.

یروی - علی ضعفه البین... یعنی ضعف او آشکار است

قال ابن المبارک - وأحسن - ما أحسن تفسیره لو کان ثقة... تفسیر خوبی دارد

افسوس که ثقة نیست

قال البخاری: مقاتل لا شیء البتة.

قلت: (ذهبی) أجمعوا علی ترکہ.^۳

از طرفی مقاتل سال ۱۵۰ فوت کرده و حضرت علی علیه السلام را درک نکرده

۱ قاموس الرجال تستری ج ۱۰ ص ۲۲۴

۲. سیر اعلام، ۲۰۲/۷، رقم الترجمة ۷۹.

۳ سیر أعلام النبلاء - الذهبی ج ۷ ص ۲۰۲، رقم الترجمة ۷۹.

لكذاب وکان منحرفا عنه^۱

[وله فی مجلس عثمان مع ابی ذر مخاصمه (ابوذریا چوب به سرش زد و

گفت) فقال له أبو ذر یا ابن اليهودیه تعلمنا دیننا]^۲

سپس مطلبی را از امام باقر علیه السلام نقل می‌نماید (رک قاموس ج ۸ ص ۵۷۵) امام

می‌فرماید: کذب کعب الاحبار اینها در مذمت کعب است. آقای تستری میگوید:

اما مناقب (ابن شهر آشوب) روایتی از محمد ابن مسعود نقل میکنند که ظاهرا

تمایل کعب به امیرالمومنین علیه السلام را میرساند.

[ولکن عن المناقب عن محمد بن مسعود: إن عمر قال لكعب حدثنا عن شیء من

التوراة^۳ فی هذه الامة فقال كعب: لا يدخل الجنة من امة محمد صلی الله علیه و آله و سلم الا القلیل من الذین

اتوا بعده فقال له علی علیه السلام: ويحك (كلمة رحمة) یا كعب اتدري ما قلت؟

قال نعم قال ولم لا يدخلون الجنة و هم يشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا (ص)

رسوله و يصومون و يصلون؟

فقال یا علی علیه السلام انك لتعلم ذلك و هو انهم سيظلمون صدیق هذه الامة و عالمها

الاکبر و خليفة نبیه من بعده حقّه و ركب حماره منطلقا الي قبا، فقال عمر عهد الله علی

۱. شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ج ۴، صفحه ۷۷

۲. شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ج ۳، صفحه ۵۴

۳. شش روایت در مجمع الزوائد در باب تورات خواندن خلیفه دوم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است.

إن لم يخرج مما قال لاضررين عنقه، ايتوني به الساعة فلما جىء به و جلس عنده قال له في ذلك فقال كنتُ على أن أكتمه و لا أذكره (تصميم داشتم اين مطلب را مخفی کنم) و إن أردتَ صدقتك و بحت به فقال أصدقني و بح به بيني و بينك فقال هو والله على بن ابى طالب فقال عمر كذلك لقد ضلت أمة محمد و عموا من بده و ما حفظوا وصيته اقول (تستری) على فرض صحة الخبر ليس فيه اثر لدفع الطعن عنه لان نطقه فى موضع بالحق-كنطق عمر بالحق-بلا ثمر بعد كون قوله و عمله فى ساير المواضع على خلافه و انما صدور مثله من مثلهما من اتمام الحجة على الناس]

ما بیش از این در کتب شیعه در مورد کعب نداریم، ولی آیا این مطلب دلالت بر اعتبار کعب دارد؟

{نکته‌ای که بایه به آن توجه کرد این است که اگر روایاتی متن آن قوی باشد ما آن را کنار نمی‌گذاریم مثل زیارت جامعه ولى فعلا بحث ما در سند است و اینکه آیا کعب را که در سلسله سند قرار گرفته قبول کنیم یا نه؟ }

اما نظر اهل سنت نسبت به کعب الاحبار:

ابن کثیر شاگرد ابن تیمیه است و انحراف این دو از اهل بیت علیهم السلام بر کسی پوشیده نیست.

ابن کثیر در تفسیر خود در ذیل ایه ۴۴ سوره نمل «و کشفتم عن ساقیها...»

می‌گوید:

و الأقرب فى مثل هذه السياقات (تفسیرها) أنها متلقاة عن أهل الكتاب (اسرائیلیات)

هر چند جوهری می‌گوید. وقحطان: أبو الیمن و طریحی هم آن را نقل میکنند

روایت دوم: روایتی است که دلائل الامامه نقل می‌کند:

و أخبرنی أبو عبد الله الحسين بن عبد الله، قال: حدثنی أبو محمد هارون بن موسى بن أحمد التلعکبری، قال: حدثنی أبو علی الحسن بن محمد النهاوندى، قال: حدثنا علی بن محمد بن نهید الحصینی، قال: حدثنا أبو علی الشهریاری، قال: حدثنا إبراهيم بن عبد الرحمن، عن جعفر بن قرم، عن هارون بن حماد، عن مقاتل، عن أمير المؤمنين علی بن أبی طالب (علیه السلام)، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا علی عليه السلام، عشر خصال قبل يوم القيامة، ألا تسألني عنها؟ قلت: بلى، يا رسول الله صلى الله عليه وآله قال: اختلاف و قتل أهل الحرمین، و الرايات السود، و خروج السفیانی، و افتتاح الكوفة، و خسف بالبیداء، و رجل منا أهل البيت عليهم السلام یبایع له بین زمزم و المقام، یركب إليه عصائب أهل العراق و أبدال الشام، و نجباء أهل مصر، و نصیر أهل الیمن عدتهم عدة أهل بدر، فیتبعه بنو كلب يوم الأعماق. قلت: يا رسول الله صلى الله عليه وآله، ما بنو كلب؟ قال: هم أنصار السفیانی، یرید قتل الرجل الذی یبایع له بین زمزم و المقام، و یسیر بهم فیقتلون و تباع ذراریهم علی باب مسجد دمشق، و الخائب من غاب عن غنیمة كلب و لو بعقال [۱]

شاهد جمله و نصیر أهل الیمن عدتهم عدة أهل بدر است که نصیر اهل الیمن را بر

یمانی تطبیق داده‌اند. نصیر اهل الیمن چه کسی است؟

۱ دلائل الامامه - محمد بن جریر الطبری (الشیعی) - ص ۴۶۵ - ۴۶۶

بحث ما پیرامون بررسی سندی و دلالتی^۱ روایات یمانی و ارزیبایی وی طبق روایات بود، و اینکه آیا یمانی چهره مثبتی است یا نه؟

هر چند بعضی در مورد ایشان افراط کرده، و یمانی را به عنوان سفیر امام و مورد تایید حضرت و... معرفی نموده اند؛ ولی کدام روایات به این مسائل اشاره میکنند؟ اصل یمانی از علامات حتمی ظهور می باشد اما ویژگی های او باید مورد بررسی قرار بگیرد و در این مورد افراط و تفریط شده است.

گفتیم روایت اول را ابن المنادی از محمد حنفیه نقل می کند در حالیکه بین او و محمد حنفیه ۲۰۰ سال فاصله است (ابن منادی در اواخر قرن ۳ و اوایل قرن ۴ میزیسته، در حالیکه محمد بن حنفیه در قرن اول بوده است) پس روایت طبق این نقل مرسل است.

این روایت را کنز العمال به نقل ابن المنادی از محمد حنفیه (کتاب کنز العمال همان کتاب جامع الاحادیث سیوطی است که متقی هندی آن را تنظیم کرده است) آورده است.

بر بعضی از فقره های این روایت شاهد صدق و روایات دیگر داریم ولی آیا این روایت صراحت بر خصوص یمانی دارد و یمانی همان الجیش القحطانی است؟

۱. چون در جلسه ۴۵ ضبط ویدئویی نشده بود لذا در جلسه ۴۶ تقاضای تکرار بحث شد.

مما وجد فی صحفهم کروایات کعب و وهب سامحهما الله تعالی فیما نقلاه إلی هذه الأمة من أخبار بنی اسرائیل من الأوابد و الغرائب و العجائب مما کان و ما لم یکن و مما حرف و بدل و نسخ، و قد أغنانا الله سبحانه عن ذلك بما هو أصح منه و أنفع و أوضح و أبلغ و لله الحمد و المننة^۱ (این عبارت از ابن کثیر ذم کعب را میرساند)

و اما شاگرد دوم ابن تیمیه ذهبی در کتاب خویش میگوید: [کعب الاحبار * (د، ت، س) (یعنی از صحاح سته ۳ نفر از او نقل میکنند؛ ابو داوود - ترمذی - نسایی) هو کعب بن ماع الحمیری الیمانی العلامة الحبر، الذی کان یهودیا فأسلم بعد وفاة النبی صلی الله علیه وسلم، و قدم المدينة من الیمن فی أيام عمر رضی الله عنه، فجالس أصحاب محمد صلی الله علیه وسلم، فکان یحدثهم عن الكتب الاسرائیلیة، ویحفظ عجائب، ویأخذ السنن عن الصحابة. و کان حسن الاسلام،

متین الدیانة، من نبلاء العلماء.

حدث عن: عمر، و صهیب، و غیر واحد.

حدث عنه: (شاگردان کعب)؛ أبو هريرة، و معاوية، و ابن عباس، و ذلك من قبیل

روایة الصحابی عن التابعی، و هو نادر عزیز.

و حدث عنه: أيضا: أسلم مولى عمر، و تبع الحمیری ابن امرأة کعب (پسر خواننده

۱. القرآن العظيم ابن کثیر ج ۳، ص: ۳۷۹، ذیل آیه نكروا لها عرشها، سورة نمل، دارالمعرفة، بیروت.

وی)، و أبو سلام الاسود، وروی عنه عدة من التابعین، كعطاء بن یسار، و غیره مرسل.

وكان خبيراً بكتب اليهود، له ذوق في معرفة صحيحها من باطلها في الجملة.

وقع له رواية في سنن أبي داود، و الترمذی، و النسائی^۱

بعد قضیه‌ای را نقل میکند که خود ذهبی تعجب میکند؛ هنگام مرگ کعب الاحبار، دستمالی را که در آن چیزی بود طلبید و گفت: می‌خواهم آن را در آب رودخانه بیندازم؛ از او سوال شد که چه چیزی در آن است؟

فقال كعب: إنها التوراة كما أنزلها الله على موسى ما غيرت ولا بدلت، (تورات صحیح در بین مردم در زمان خلیفه دوم بوده است) و لكن خشيت أن يتكل على ما فيها، و لكن قولوا: لا إله إلا الله، و لتنوها موتاكم.

هكذا رواه ابن أبي خيثمة في " تاريخه " عن هذبة، عن همام.

و هذا القول من كعب دال على أن تيك النسخة ما غيرت ولا بدلت، وأن ما عداها

بخلاف ذلك.

فمن الذي يستحل أن يورد اليوم من التوراة شيئاً على وجه الاحتجاج معتقداً أنها

التوراة المنزلة؟ كلا والله^۲

(چه کسی میتواند چیزی از تورات بعنوان تورات صحیح بیاورد و به آن

۱. سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۴۸۹، رقم الترجمة ۱۱۱.

۲. صحاح سته با اینکه روایات آن به نه هزار نمی‌رسد؛ پنج هزار از ابو هریره و ۲۲۰۰ از ابن عباس نقل میکنند که هر دو اینان از شاگردان کعب بوده اند- تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل-)

حال فرض کنیم (جدلاً) ابن منادی ثقه است؛ و قحطانی همان یمانی و این

روایت دلالت بر مثبت بودن یمانی میکند، ولی باز هم اشکالاتی وارد است:

۱- ابن منادی در اواخر قرن ۳ و اوایل قرن ۴ میزیسته، در حالیکه محمد بن

حنفیه در قرن اول بوده است؛ پس روایت طبق این نقل مرسل است.

۲- مجهول بودن شخصیت ابن منادی

۳- عدم نقل این متن در روایات شیعه - (البته پاره‌ای از عبارات متن را طبق

آن روایات متعددی داریم و اگر بتوانیم از طریق قوت متن، روایت را درست

کنیم باز هم اشکال وارد است.)

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

ذهبی از ابن منادی بسیار تجلیل می‌کند.

ابن المنادی * الامام المقرئ الحافظ، أبو الحسين، أحمد بن جعفر

ثم قال: مقرئ جليل غاية في الاتقان، فصيح اللسان، عالم بالآثار، نهاية في علم

العربية، صاحب سنة، ثقة مأمون.

قال أبو بكر الخطيب: كان صلب الدين (دشمن اهل بيت عليه السلام)، شرس الاخلاق، (بد

اخلاق) فلذلك لم تنتشر عنه الرواية

وقد صنف أشياء، وجمع.

وكان مولده في سنة سبع وخمسين ومئتين تقريبا (معاصر امام زمان عليه السلام)

وتوفي في المحرم سنة ست وثلاثين وثلاث مئة^۱

شخص دیگری هم بنام ابن المنادی است که ذهبی میگوید:

ابن المنادی * * (خ) الامام المحدث الثقة، شيخ وقته، أبو جعفر، محمد بن أبي داود

عبيدالله بن يزيد، البغدادي المنادي.

مولده في جمادى الاولى سنة إحدى وسبعين ومئة^۲.

ولی بحث ما در أبو الحسين، أحمد بن جعفر (همان اولی) است

ابن منادی از نظر شیعه مهمل است (کسی اعتناء نکرده است) ولی از نظر

اهل سنت مدح شده است *

۱ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۷

۲ سیر اعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۵۵۵

احتجاج کند به خدا قسم کسی نمیتواند این کار را بکند ولی کعب این کار را
کرد)

بنده (استاد) کسی از اهل سنت جز معاویه را ندیدم که ایشان را توثیق
کند؛ هرچند دست اندرکاران حکومت وقت، به کعب اجازه فعالیت فرهنگی
میدادند و افرادی مثل ابوذر اجازه حرف زدن نداشتند.

اما در مورد مقاتل: در روایت ذیل نصیر اهل الیمن را بر یمانی تطبیق داده‌اند
ولی در سند آن مقاتل قرار گرفته است

۴۵۰ / ۵۴ - وأخبرني أبو عبد الله الحسين بن عبد الله، قال: حدثني أبو محمد
هارون بن موسى بن أحمد التلعكبري، قال: حدثني أبو علي الحسن بن محمد النهاوندي،
قال: حدثنا علي بن محمد بن نهيد الحصيني، قال: حدثنا أبو علي الشهريري، قال: حدثنا
إبراهيم بن عبد الرحمن، عن جعفر بن قرم، عن هارون بن حماد، عن مقاتل، عن أمير
المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام)، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا
علي، عشر خصال قبل يوم القيامة، ألا تسألني عنها؟ <صفحه ۴۶۶> قلت: بلى، يا رسول
الله. قال: اختلاف وقتل أهل الحرمين، والرايات السود، وخروج السفيناني، وافتتاح الكوفة،
وخسف بالبيداء، ورجل منا أهل البيت عليه السلام يبائع له بين زمزم والمقام، يركب إليه
عصائب أهل العراق وأبدال الشام، ونجباء أهل مصر، وتصير أهل الیمن عدتهم عدة أهل
بدر، فيتبعه بنو كلب يوم الأعماق. قلت: يا رسول الله صلى الله عليه وآله، ما بنو كلب؟ قال: هم أنصار
السفینانی، يريد قتل الرجل الذي يبائع له بين زمزم والمقام، ويسير بهم فيقتلون وتباع

ذرایهم علی باب مسجد دمشق، والخائب من غاب عن غنیمة کلب ولو بعقال^۱]

(هر چند این متن ممکن است با روایات دیگر مطابقت داشته باشد ولی مقاتل موجود در سند این روایت، مشکل دارد)

ذهبی در کتاب خویش در مورد مقاتل اینگونه بیان میدارد:

سیر أعلام النبلاء - الذهبي ج ۷ ص ۲۰۲

مقاتل * * کبير المفسرين، أبو الحسن، مقاتل بن سليمان البلخي.

یروی - علی ضعفه البین.....

قال ابن المبارک - وأحسن - ما أحسن تفسيره لو كان ثقة...

قال البخاری: مقاتل لا شيء البتة.

قلت: (ذهبی) أجمعوا علی تركه.^۲

و اما در میان شیعیان گمان نمی‌کنم کسی ایشان را توثیق کرده باشد.

[وأخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین]

۱. دلائل الامامة - محمد بن جریر الطبری (الشیعی) - ص ۴۶۵ - ۴۶۶

۲. سیر اعلام النبلاء، ۲۰۲/۷، رقم الترجمة ۷۹.

جوهری میگوید. وقحطان: أبو الیمن^۱

این روایت از روایاتی است که بر مثبت بودن چهره یمانی به آن استناد کرده‌اند.

اولاً: تطبیق قحطانی بر یمانی معلوم نیست.

ثانیاً: اولین مدرک این روایت ابن منادی است که متقی هندی هم از او نقل

کرده است (ظاهراً کنز العمال همان تنظیم شده جامع الاحادیث سیوطی است)

پس مدرک این روایت ۳ منبع (کنز العمال-سیوطی- ابن منادی که منبع اصلی)

است.

اکنون باید شخصیت ابن منادی را ارزیابی کنیم. تا جائی که بنده مراجعه

کردم در کتب رجال شیعه نامی از ابن منادی برده نشده است. فقط مرحوم

مجلسی یکجا در بحار از او نام می‌آورد:

قَالَ ابْنُ الْمُنَادِي بَلَّغْنَا أَنَّهُمْ قَدَرُوا خَرَجَ الدُّنْيَا مِرَاراً فَإِذَا هُوَ لَمْ يَقُمْ بِهَدْمِهَا وَاللَّهُ

أَعْلَمُ^۲

اما نظر اهل سنت:

ابن منادی دو نفرند؛ و آنکه مورد بحث ماست احمد بن جعفر ابن محمد

معروف به ابن منادی (وفات ۳۳۶) (دارالسیرة قم سال ۱۴۱۸ کتابش را تجدید

چاپ کرده است)

۱ الصّاح تاج اللغة وصّاح العربية تأليف: إسماعيل بن حماد الجوهري ج ۱ ص ۱۱۵۱

۲ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۷

المستضعفون، فيعزهم الله وينزل عليهم النصر، فلا يقاتلهم أحد إلا هزموه، ويسير الجيش القحطاني حتى يستخرجوا الخليفة وهو كاره خائف، فيسير معه تسعة آلاف من الملائكة، معه راية النصر، وفتى اليمن في نحر حماز الجزيرة على شاطئ نهر، فالتقى هو وسفاح بنى هاشم فيهمون الحماز ويهمون جيشه ويغرقونهم في النهر، فيسير الحماز حتى يبلغ حران فيتبعونه فينهمز منهم، فيأخذ على المدائن التي في الشام على شاطئ البحر حتى ينتهي البحرين، ويسير السفاح وفتى اليمن حتى ينزلوا دمشق فيفتحونها أسرع من التماع البرق ويهدمون سورها، ثم بينى ويعمر ويساعدهم عليها رجل من بنى هاشم اسمه اسم نبي، فيفتحونها من الباب الشرقي قبل أن يمضي من اليوم الثاني أربع ساعات، فيدخلها سبعون ألف سيف مسلول بأيدي أصحاب الرايات السود، شعارهم "أمت أمت" أكثر قتلاها فيما يلي المشرق، والفتى في طلب الحماز فيدر كانه فيقتلانه من وراء البحرين من المعرتين واليمن، ويكمل الله للخليفة سلطانه، ثم يثور سميان أحدهما بالشام والآخر بمكة، فيهلك صاحب المسجد الحرام ويقبل حتى يلتقى جموعه جموع صاحب الشام فيهمونه. "ابن المنادي".^۱

(روایت هشتم) این روایت در کنز العمال آمده که محمد حنفیه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند. شاهد در عبارت [ویسیر الجیش القحطانی] است که

۱. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال (علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهمدی) ج ۱۴ (ص ۵۹۵-۵۹۸) ح ۳۹۶۸۰

جلسه ۴۳ - ۸۸/۱۲/۲۳

این جلسه مربوط به ارزیابی کعب الاحبار است (بحث رجالی)؛ در این ارزیابی نکات زیر بدست میاید:

۱- ایشان مجموع روایاتش در معجم امام مهدی ۷۵ روایت است که همه روایات او در قسمت روایات نبوی است ولی از اهل بیت علیهم السلام روایات ندارد
۲- روایاتش معمولاً به پیامبر صلی الله علیه و آله نمی رسد

((لم یسند الی النبی صلی الله علیه و آله؛ یعنی اثر است نه روایت) جز یک روایت که آن هم مرسل است (لن یجمع الله علی هذه الامة سيف الدجال و سيف الملحمه [جنگ])، چون ایشان پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده است.

۳- همچنین غالب روایاتش از فتن ابن حماد است و قبلاً گذشت که خصوص کتاب فتن نه در نظر شیعه (جز ابن طاووس) و نه در نظرهاهل سنت قابل اعتماد نیست.

۴- کتاب شیخ طوسی که از قدیمیترین کتب ماست، فقط یک روایت از کعب در مورد امام زمان علیه السلام نقل میکند.

۵- بحار الانوار تقریباً ۷۵ مورد اسم کعب را ذکر میکند؛ نکته مهم این است، ۳ جلد بحار که در مورد امام زمان عج است فقط ۲ مورد نام او را میبرد و یک روایت از او نقل میکند (ص ۲۲۶ ج ۵۲، ب ۲۵، ح ۸۹) و یکجا در (ج ۲، ص ۲۰۱، ب ۲۵، ذیل حدیث ۲۷) فقط اسم او را میبرد نه اینکه از او روایت نقل

نماید؛ بلکه کلام شیخ صدوق را بیان میکند. شیخ صدوق میفرماید:

و كيف يصدقونه بما يرد من الاخبار عن وهب بن منبه و عن كعب الاحبار في المحالات التي لا يصح الشيء منها في قول الرسول ﷺ و لا في موجب العقول و لا يصدقون بما يرد عن النبي ﷺ و الائمة عليهم السلام في المهدي ﷺ و غيبته (چگونه حرف اورا که با نقل و عقل سازگار نیست قبول مینمائید ولی از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام ما در مورد مهدی عجل می پذیرید) در واقع صدوق خط بطلان به همه روایات کعب و وهب کشید.

۶- تنصیص امام باقر علیه السلام به دروغ گو بودن کعب الاحبار است. بحار الانوار روایت ذیل را به نقل کافی بیان میدارد^۱

كا، [الكافي] عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ كُنْتُ قَاعِدًا إِلَى جَنْبِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُحْتَبٍ (در حالیکه امام زانوهای را در بغل گرفته بود) مُسْتَقْبِلَ الْقَبِيلَةِ فَقَالَ أَمَا إِنَّ النَّظَرَ إِلَيْهَا عِبَادَةٌ فَجَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ بَجِيلَةَ يُقَالُ لَهُ عَاصِمٌ بَنُ عُمَرَ فَقَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ كَعْبَ الْأَخْبَارِ كَانَ يَقُولُ إِنَّ الْكَعْبَةَ تَسْجُدُ لِبَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي كُلِّ عَدَاةٍ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا تَقُولُ فِيمَا قَالَ كَعْبٌ فَقَالَ صَدَقَ الْقَوْلُ مَا قَالَ كَعْبٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبْتَ وَكَذَبَ كَعْبُ الْأَخْبَارِ مَعَكَ وَغَضِبَ قَالَ زُرَّارَةُ مَا رَأَيْتُهُ اسْتَقْبَلَ أَحَدًا بِقَوْلٍ كَذَبْتَ غَيْرَهُ ثُمَّ قَالَ مَا

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۴، ب ۹، ح ۶.

الطويل^۱ فيستحلوا الدم الحرام، والفرج الحرام، والخمر الحرام، والمال الحرام، فلا يبقى بيت من بيوت المسلمين إلا دخلت عليهم مظلمتهم،

فيا ويح بنى أمية من ابن أمتهم! يقتل زنديقهم، ويسير خليفتهم في الأسواق، فإذا كان كذلك ضرب الله بعضهم ببعض، والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لا يزال ملك بنى أمية ثابتاً لهم حتى يملك زنديقهم، فإذا قتلوه وملك ابن أمتهم خمسة أشهر ألقى الله بأسهم بينهم، فيخربون بيوتهم بأيديهم وأيدي المؤمنين، وتعطل الثغور، وتهراق السدماء، وتقع الشحناء في العالم والهرج سبعة أشهر، فإذا قتل زنديقهم فالويل ثم الويل للناس في ذلك الزمان! يسلط بعض بنى هاشم على بعض حتى من الغيرة تغير خمسة نفر على الملك كما يتغير الفتيان على المرأة الحسنة، فمنهم الهارب والمشؤم، ومنهم السناط (الذي لا لحيه له أصلاً).^۲

الخليع يبايعه جل أهل الشام، ثم يسير إليه حماز الجزيرة من مدينة الأوثان، فيقاتله الخليع ويغلب على الخزائن، فيقاتله من دمشق إلى حران،

ويعمل عمل الجابرة الأولى فيغضب الله من السماء لكل عمله، فيبعث عليه فتى من قبل المشرق يدعو إلى أهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم، هم أصحاب الرايات السود

۱ - شبیه جمله ای که مرحوم مجلسی نقل میکند بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۷ (غدا ترون ایامی)...

ضمن چند نامه در عقد الفرید (ابن عبد ربه الأندلسی) است، اینها را ببینید خصوصاً جریان ورود سوده بر معاویه (عقد الفرید، ج ۱ ص ۱۲۴)
۲. النهایة ۴۰۹/۲.

نصرتها، و تحدد وقتها بأنه في رجب، أي قبل ظهور المهدي عليه السلام ببضعة شهور].

(احاديثي وجود دارد اينکه؛ يمانی زمينه ساز حکومت حضرت مهدي عليه السلام می باشد و تاکید بر حتمیت ظهور وی میکند که بعضی از آن روایات صحیح السند است...)

ما در حتمیت ظهور یمانی حرفی نداریم هرچند همین هم جای بحث است، ولی اینکه پرچم او اهدی الرايات و یاری رساندن او واجب باشد، روایت صحیحی پیدا نکردیم.

فعلا بحث ما بررسی روایاتی که جنبه های مثبت (و جوب نصرت، سفیر حضرت و...) برای یمانی مطرح کرده میباشد، که آیا میتوان به این روایات اعتماد کرد؟

روایت هشتم:

عن محمد ابن الحنفية أن علي بن أبي طالب عليه السلام قال يوما في مجلسه: والله لقد علمت لتقتلنني ولتخلفني ولتكفون إكفاء الإناء بما فيه، (شما را زیرورو میکنند) ما يمنع أشقاكم (اشاره به ابن ملجم) أن يخضب هذه - یعنی لحيته - بدم من فود هذه - یعنی هامته، فوالله إن ذلك لفي عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم إلی، ولید، الن علیکم هؤلاء القوم باجتماعهم علی باطلهم (اهل باطل بر باطلشان مصمم و متحد هستند) وتفرقکم علی أهل حقکم (اهل حق که متفرق هستند) حتی یملکوا الزمان

خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بُعْثَةً فِي الْأَرْضِ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهَا ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْكَعْبَةِ وَ لَأَا أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهَا لَهَا حَرَمٌ اللَّهُ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فِي كِتَابِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثَلَاثَةَ مِثْوَالِيَةٍ لِلْحَجِّ شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ شَهْرٌ مُفْرَدٌ لِلْعُمْرَةِ وَ هُوَ رَجَبٌ (مجلسی میفرماید روایت حسن کالصحیح و حسن بودن روایت به

خاطر ابراهیم بن هاشم که توثیق ندارد ولی امامی ممدوح است)^۱

۷- مرحوم تستری پس از نقل روایتی که از امیرالمومنین تعبیر به صدیق

امت مینماید میفرماید: (قاموس ج ۸ ص ۵۷۶)

اقول (تستری) علی فرض صحة الخبر ليس فيه اثر لدفع الطعن عنه (كعب) لان نطقه في موضع بالحق - كنطق عمر بالحق - بلا ثمر بعد كونه قوله و عمله في ساير المواضع علی خلافه و انما صدور مثله من مثلهما من اتمام الحجة علی الناس.

تستری میفرماید: این روایت توثیق کعب را نمی رساند زیرا؛

۱- اقوال و اعمال خلاف کعب در سایر مواضع با نقل صحیح یک روایت (فرضا) نادیده گرفته نمیشود و وثاقت او را ثابت نمیکند و تأثیری ندارد البته نقل این روایت از مثل کعب و وهب یک فایده دارد و آن اتمام حجت بر مردم است.

۲- راوی این روایت خود کعب است و ما نمیتوانیم توثیق او را از روایت

خودش بدست آوریم چون دور است

۱. مرآة العقول، ۱۰۰/۱۷، باب فضل النظر إلى الكعبة، ص ۱.

والا مجلسی هم روایتی را نقل میکند که همان اشکال مرحوم تستری اینجا هم وارد است.

[نی، الغيبة للنعمانی) ابْنُ عُثْمَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّيْنَوَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيِّ عَنْ عُمَرَ بِنْتِ أَوْسٍ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَدِّي الْخَضِرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ كَعْبِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ حُشِرَ الْخَلْقُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ صِنْفٌ رُكْبَانٌ (سواره) وَ صِنْفٌ عَلَى أَقْدَامِهِمْ يَمْشُونَ (پساده) وَ صِنْفٌ مُكَبَّرُونَ وَ صِنْفٌ عَلَى وُجُوهِهِمْ صُمٌّ بِكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَ لَا يَتَكَلَّمُونَ وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ أَوْلِيكَ الَّذِينَ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُونَ قَقِيلَ لَهُ يَا كَعْبُ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ وَ هَذِهِ الْحَالَةُ حَالُهُمْ فَقَالَ كَعْبٌ أَوْلِيكَ كَانُوا فِي الضَّلَالِ وَ الْإِرْتِدَادِ وَ النَّكَثِ فَبِئْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ إِذَا لَقُوا اللَّهَ بِحَرْبِ خَلِيفَتِهِمْ وَ وَصِيِّ نَبِيِّهِمْ وَ عَالِيهِمْ وَ فَاضِلِهِمْ وَ حَامِلِ اللِّوَاءِ وَ وَلِيِّ الْحَوْضِ وَ الْمُرْتَجَى وَ الرَّجَا دُونَ هَذَا الْعَالَمِ وَ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي لَا يُجْهَلُ وَ الْحُجَّةُ الَّتِي مَنْ زَالَ عَنْهَا عَطِبَ وَ فِي النَّارِ هَوَى ذَاكَ عَلَى وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا وَ أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَ أَوْفَرُهُمْ حِلْمًا عَجِبَ كَعْبٌ مِمَّنْ قَدَّمَ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْرَهُ وَ مَنْ يَشْكُ فِي الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ بِهِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَخْتَجُّ عَلَى نَصَارَى الرُّومِ وَ الصِّينِ إِنَّ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْبَهَ النَّاسَ بِعَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ سِيمَاءً وَ هَيْئَةً يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلًّا وَ عَزًّا مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَزِيدُهُ وَ يُفْضِلُهُ إِنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ غَيْبَةٌ كَغَيْبَةِ يُوسُفَ وَ رَجَعَةٌ كَرَجَعَةِ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ ثُمَّ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ مَعَ طُلُوعِ النُّجْمِ الْآخِرِ

جلسه ۴۵ - ۸۹/۱/۱۴

بحث مابرسی روایات یمانی و ارزیابی وی طبق روایات بود و اینکه آیا یمانی چهره مثبتی است یا نه؟

هر چند بعضی در مورد ایشان افراط کرده، و یمانی را به عنوان سفیر امام و مورد تایید حضرت و... معرفی نموده اند؛ ولی کدام روایات به این مسائل اشاره میکنند؟

آقای کورانی^۱ میفرماید:

ان ثورة اليماني تحضى بشرف التوجيه المباشر من الامام المهدي عليه السلام (قيام يمانى زير نظر مستقيم امام است) فاليماني سفيره الخاص و يتشرف بلقاؤه و ياخذ توجيهه منه و احاديث اليمانيين تركز على شخص اليماني و أنه: (يهدى الى الحق و يدعوالى صاحبكم و لا يحل لمسلم أن يا يلتوى عليه، فمن فعل ذلك فهو الى النار)

در صفحه (۶۱۷) همان کتاب میفرماید:

[وردت عن اهل البيت عليهم السلام فى اليماني الموعود الممهد للمهدي عج احاديث منها صحيح السند، تؤكد حتمية ظهوره، و تصف رايته بأنها راية هدى تدعو الى الامام المهدي عليه السلام و تنصره، بل تصفها بأنها اهدى الرايات على الاطلاق، و تؤكد وجوب

۱. المعجم الموضوعى لأحاديث الأمام المهدي (ص ۶۱۹).

معاویه نیست.

و اما ادعای دیگر ابن طاووس که محتمل است روایات کعب از علی علیه السلام باشد. این حرف را شیخ بهائی نسبت به ابن عباس میگوید.

این حرف اگر ثابت شود خوب است چون ابن عباس موقع رحلت پیامبر ص ۱۰ ساله بودند لذا سن او اقتضای ۲۲۰۰ روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله را نمینماید در آن زمان جوی که علیه امیرالمومنین علیه السلام ایجاد شده بود مردم از علی نقل نمیکردند لذا حضرت علیه السلام بخاطر ترس از بین رفتن روایات، روایات را به ابن عباس میفرمود و ابن عباس با قطع سند روایت را بطور مستقیم به رسول الله نسبت میداد (لذا فقه ابن عباس نزدیک به فقه شیعه است) البته این حرف اگر ثابت شود حرف خوبی است.

و آخردعوانا ان الحمد لله رب العالمین

[الْأَحْمَرِ] وَ خَرَابِ الزُّورَاءِ وَ هِيَ الرَّيُّ وَ خَسْفِ الْمُرُورَةِ وَ هِيَ بَعْدَادُ وَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيَّ وَ حَرْبِ وَدِّ الْعَبَّاسِ مَعَ فِتْيَانِ أَرْمِينِيَّةَ وَ آذْرِيحَانَ تِلْكَ حَرْبٌ يُقْتَلُ فِيهَا الْوَفُ وَ الْوَفُ كُلُّ يَقْبِضُ عَلَى سَيْفٍ مَجْلِيٍّ [مَجْلِيٍّ] تَخْفِقُ عَلَيْهِ رَايَاتُ سُودٍ تِلْكَ حَرْبٌ يُسْتَبَشَرُ فِيهَا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ وَ الطَّاعُونَ الْأَكْبَرُ^۱

و اما نظر ابن طاووس نسبت به کعب الاحبار: ایشان در کتاب خویش میگوید^۲ فیما نذکره من حال عبد الله بن سلام و کعب الاحبار: أنهما من خواص مولانا علی علیه السلام اعلم أنني وجدت من أدرکته من المنسوبین إلى العلم من شیعة أهل البيت علیهم السلام یعتقدون أن عبد الله بن سلام و کعب الاحبار من المخالفین لأهل بیت النبوة، وربما توقفوا عن أخبارهما لاجل هذا الاعتقاد، فرأيت أنني أذكر فی هذا الكتاب بعض ما عرفته فی تحقیق هذا الباب، وأن عبد الله بن سلام و کعب الاحبار كانا من خواص مولانا علی علیه أفضل السلام. ولعل بعض ما یذکرونه عنهما من الملاحم التي یحتمل أنها عن مولانا علی علیه السلام ولم یسندوها إليه تقیة و یكون عنه صلوات الله علیه (ملاحمی که از کعب نقل میشود همه آنها را کعب از امیرالمومنین علیه السلام نقل میکند و اگر نام علی علیه السلام نیامده به جهت تقیه بوده است و گاهی به کنایه میگویند).

و اما ان کعب الاحبار کان من خواص مولانا علی علیه السلام فإنتی وجدت ذلك فی مجلد عتیق اسمه مناقب الامام الهاشمی أبي الحسن علی بن أبي طالب علیه السلام روایة

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۵، ب ۲۵، ج ۸۹.

۲. ملاحم والفتن - السيد ابن طاووس - ص ۸۱ - ۸۲

أبي عمر محمد بن عبد الواحد اللغوي صاحب ثعلب، وربما كانت النسخة في حياة أبي عمر الزاهد الراوي لها، فقال ما هذا لفظه: ومنه عبد خير، قال: أخبرني كعب، قال: كنت عند علي صلوات الله عليه ذات يوم، فقام (علي) زائرا لعمر رحمه الله، قال: وكنت بعدما أسلمت، قال: فقال لي علي عليه السلام: (أسلم تسلم) قال: فأسلمت، قال: فرفع عمر الدرة علي، قال: فقال له علي عليه السلام: (ما تريد منه أليس قد أسلم؟) قال: فقال له عمر: وأنت يا سيدي علي عليه السلام معه؟! قال: فقال: (ما فعل حتى تملوه بالدرة؟) قال: نعم هذا رأي المصطفى صلى الله عليه وسلم، ولو كان موسى في أيام محمد صلى الله عليه وسلم، لما وسعه أن يتخلف عنه حتى يعينه على الكفار، ومن جحد التوحيد ثم أدرك بعد النبي صلى الله عليه وسلم خليفة رسول الله فما أسلم علي يده، ثم أسلم علي يدي أنا، قال: فقال: صدقت... علي كعب، فقال: قد قطعك، فقال كعب، إنما تربصت حتى أتبين... التوراة، قال: قرأت في التوراة... ذكر محمد صلى الله عليه وسلم وذكر من معه... فقال: نعم قرأت في التوراة أن أمة محمد صلى الله عليه وسلم... يكونون صفوفا في الحروب وصفوفا في الصلاة، يذكرون الجبار عز وجل في كل وقت، ورأيت في التوراة - وإلا فعميتا، يعني عينيه - سطرا مكتوبا محمد مبد، وبعده علوانا علوانا، وبعده فطم فطم، وبعده شبر شبر، وبعده شبيرا شبيرا، فأسلمت.

پس ابن طاووس دلیل اعتماد خویش راروایت ابي عمر محمد بن عبد الواحد اللغوي صاحب ثعلب میدانند.

۱- ذهبي این شخص (اللغوي) را به بزرگی یاد میکند و میگوید:

- أبو عمر الزاهد * الامام الاوحد العلامة اللغوي المحدث، أبو عمر محمد بن عبد الواحد

يزيد عن سعيد بن أبي هلال أن كعبا مر بعمر وهو يضرب رجلا بالدرة فقال كعب علي رسلک (آرام تر بزنی) یا عمر فوالذی نفسی بيده إنه لمکتوب فی التوراة ویل لسلطان الأرض من سلطان السماء ویل لحاکم الأرض من حاکم السماء فقال عمر إلا من حاسب نفسه فقال كعب والذی نفسی بيده انها لفی کتاب الله المنزل ما بينهما حرف إلا من حاسب نفسه^۱

باید دید چه افرادی از او حمایت میکردند و تاثیرات کعب را بر فرهنگ اسلامی ارزیابی کرد؛ با این حال من تعجب میکنم از سید ابن طاووس که کعب را از خواص امیرالمومنین عليه السلام میدانند. مسلما توثیق و اعتماد ابن طاووس به کعب عن حس نبوده است، چون چندین قرن بین ایشان و کعب فاصله بوده است بلکه عن حدس (اجتهادی) و باتوجه به قرائن بوده است؛ حال باید دید کدام قرائن سید را به این اعتماد رسانده است؟ آیا احتمال ندارد برای مخدوش کردن چهره امیرالمومنین عليه السلام کعب را به مولا منتسب نمایند؟ از طرفی استناد ابن طاووس به روایتی که محمد بن عبد الواحد اللغوي نقل کرده میباشد که ایشان طبق نقل ذهبي شروع درشش با جزوه فضیلت معاویه بوده است.

مايک روایت صحیح طبق مبنای اهل سنت در باب فضیلت معاویه نداریم. بخاری متعصب درباب مناقب که افراد را ذکر میکنند، وقتی به معاویه میرسد به جای فضیلت عبارت (باب ذکر معاویه) میآورد چون فضیلتی برای

۱. حلیة الأولیا، ج ۳۸۹/۵.

۱- ابن کثیر در تفسیر خویش میگوید:

اسلم کعب فی الدولة العمرية وجعل يحدث عمر عن كتبه (برای خلیفه دوم میخواند)
قدیما فریما استمع له عمر فترخص الناس فی استماع ماعنده ونقلوا ماعنده (مجوز فعالیت
فرهنگی را از عمر داشت) غنها و ثمینها و لیس لهذه الامة حاجة الی حرف واحد مما
عنده.^۱

۲- صاحب کتاب حلیة الاولیاء میگوید:

حدثنا محمد بن علی بن حبیب ثنا احمد بن یحیی الحلوانی ثنا احمد بن یونس ثنا
مندل بن علی عن الأعمش عن أبي صالح قال قال كعب لعمر بن الخطاب إنا نجدك
شهیدا وإنا نجدك إماما عادلا ونجدك لا تخاف فی الله لومة لائم قال هذا لا أخاف فی
الله لومة لائم فإني لی بالشهادة.^۲

(خلیفه به او گفت از کجا میدانی که من شهید میشوم و کعب این مطلب را
۳روز قبل از کشته شدن خلیفه به او میگوید. آیا او علم غیب داشت با اینکه
شما اهل سنت قائل به داشتن علم غیب حتی برای انبیاء نیستید؛ آیا احتمال
نمی دهید اینکه خود کعب در کشتن خلیفه سهیم باشد؟)

و بعد در ص ۳۸۹ میگوید:

حدثنا ابراهیم بن عبدالله ثنا محمد بن إسحاق ثنا قتیبة ثنا الليث عن خالد بن أبي

۱. (القران العظيم) ج ۴ ص ۱۷

۲. حلیة الاولیاء (ابو نعیم اصفهانی) ج ۵ ص ۳۸۸

بن ابي هاشم، البغدادي الزاهد، المعروف بغلام ثعلب، ولد سنة إحدى وستين ومئتين (تولد ۲۶۱
وفات ۳۴۵) قال الخطيب: سمعت غير واحد يحكي عن أبي عمر أن الاشراف والكتاب كانوا
يحضرون عنده ليسمعوا منه كتب ثعلب، وغيره. وله جزء قد جمع فيه فضائل معاوية، فكان لا
يترك واحدا منهم يقرأ عليه شيئا حتى يبتدىء بقراءة ذلك الجزء^۱

(کتابی در فضیلت معاویه داشت که قبل از شروع درسش باید صفحه ای از

آن خوانده میشد)

۲- ابن الندیم (وفات ۳۸۵) که معاصر ابو عمر محمد بن عبد الواحد است
در مورد ایشان میگوید: او مخالف امیرالمومنین عليه السلام است.

۳- آقای تستری هم به آقای مامقانی اعتراض میکند که چرا نام ابو عمر
محمد بن عبد الواحد را در رجال ما آورده است با اینکه او از رجال
مانیست؛ و از طرفی پس از آوردن نام او چرا اشاره به ناصبی بودن او ننموده است^۲
(والتنبیه علی نصبه حتی یعلم انه اذا قال شيئا علی خلافنا لیس بمقبول).

۴- نکته دیگر اینکه این شخص (ابو عمر محمد بن عبد الواحد) در قرن ۴
بوده و جناب ابن طاووس در قرن ۷ میزیسته است. طریق ابن طاووس به این
شخص چگونه بوده و از کجا ثابت میکند کتاب مربوط به او بوده است.

پس در نتیجه نمیتوانیم وثاقت کعب را ثابت نمائیم. و آخر دعوانا ان الحمد لله
رب العالمین

۱. سیر اعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۵۰۸-۵۱۰

۲. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۹۷، شماره ۶۹۶۷

در جلسه قبل گذشت که: روایات یمانی تعدادی به کعب الاحبار و تعدادی به فتن ابن حماد منتهی میشود، ابن حماد را بررسی کردیم و بحث در مورد کعب را آغاز نمودیم و معلوم شد که هم از نظر شیعه و هم اهل سنت این شخص دارای مشکل است. اسراییلیاتی که در کتب اهل سنت وارد شده؛ خودشان برگردن کعب می‌اندازند.

شهرستانی در ملل و نحل میگوید:

وضع کثیر من اليهود الذين اعتنقوا الاسلام (یهودیه‌ها که اسلام آوردند) احادیث متعدده فی مسائل التجسیم و التشبیه (که امروزه ایده مذهب حنابلہ [سلفی‌ها] است) وهی کلها مستمدة من التوراة^۱

آیا این عبارت بر کعب تطبیق نمیشود و کعب را از مصادیق اصلی آن نمیتوان بشمار آورد؟

ابن خلدون در تاریخ خود بعد از اینکه تفسیر را بر دو نوع میدانند؛ در بیان تفسیر نقلی اینگونه میگوید:

[صار التفسیر علی صنفین نقلی مسند إلى الآثار المنقولة عن السلف وهی معرفة الناسخ والمنسوخ وأسباب النزول ومقاصد الآی وكل ذلك لا يعرف إلا بالنقل عن

الصحابة والتابعين وقد جمع المتقدمون في ذلك وأوعوا إلا أن كتبهم ومنقولاتهم تشتمل على الغث والسمين والمقبول والمردود والسبب في ذلك أن العرب لم يكونوا أهل كتاب ولا علم وإنما غلبت عليهم البداوة والأمية وإذا تشوقوا إلى معرفة شيء مما تتشوق إليه النفوس البشرية في أسباب المكونات وبدء الخليقة وأسرار الوجود فإنما يسألون عنه أهل الكتاب قبلهم ويستفيدون منهم وهم أهل التوراة من اليهود ومن تبع دينهم من النصاري وأهل التوراة الذين بين العرب يومئذ بادية مثلهم ولا يعرفون من ذلك إلا ما تعرفه العامة من أهل الكتاب ومعظمهم من حمير الذين أخذوا بدين اليهودية فلما أسلموا بقوا على ما كان عندهم مما لا تعلق له بالأحكام الشرعية التي يحتاطون لها مثل أخبار بدء الخليقة وما يرجع إلى الحدثان والملاحم وأمثال ذلك وهؤلاء مثل كعب الأحبار وهب بن منبه وعبد الله بن سلام وأمثالهم فامتلات التفاسير من المنقولات عنهم (تفاسير اهل سنت پراز حرفهای یهود) فی أمثال هذه الأغراض أخبار موقوفة عليهم وليست مما يرجع إلى الاحكام فتتحري في الصحة التي يجب بها العمل وتساهل المفسرون في > صفحه ۴۴۰ < مثل ذلك وملأوا كتب التفسير بهذه المنقولات وأصلها كما قلنا عن أهل التوراة الذين يسكنون البادية ولا تحقيق عندهم بمعرفة ما ينقلونه من ذلك^۱

حال باید دید چه کسی به کعب و امثال کعب اجازه فعالیت میداد و آنها را در پسته‌های کلیدی قرار میداد؟

۱. تاریخ ابن خلدون ج ۱ - ص ۴۳۹ - ۴۴۰ (ابن خلدون مهدویت را از موضوعات شیعه میدانند)